



## نشاط و شادابی در زندگی خانوادگی

است که در طول این مدت همسر همیشه اخمو و گرفته بوده و هرگز خورشید خنده و نشاط در چهره اش طلوع نکرده است. من از این زندگی خسته شده‌ام. مگر زندگی تنها خوردن و خوابیدن است؟ زندگی ما همانند کالبدی است که فاقد روح می‌باشد. آرزو می‌کنم که ای کاش ازدواج نکرده بودم. همیشه با خودم می‌گویم: خوشا به حال خانواده‌هایی که با هزاران نوع مشکلات در جنگ و ستیزند، ولی خنده و نشاط و شادابی بر زندگی خانوادگی آنان حکمفرماست.

مجید رشیدپور

زنی در حالی که قطرات اشک مجال سخن گفتن را از او می‌گرفت چنین می‌گفت: "چهارده سال است که ازدواج کرده‌ام. ثمره این ازدواج یک دختر و یک پسر است. از نظر امکانات مالی بطور نسبی زندگی خوبی دارم، ولی چیزی که شربت زندگی را در کامم تلخ گردانیده، این



همسرش بر خورد کند. از این نکته بخوبی درمی یابیم که گشاده رویی پایه و اساس زندگی مشترک خانوادگی است و زندگی بدون گشاده رویی و تبسم، تلخ و ناگوار خواهد بود.

اگر گفته شود که چرا رسول خدا فقط درباره مردان چنین نکته ای را ابراز داشته است، در حالی که بخوبی می دانیم نشاط و گشاده رویی زندگی آفرین است و زن و مرد هر دو در ایفای این نقش سهیم هستند؟ در پاسخ می گوئیم رسول خدا وقتی به بیان این توصیه می پردازند که زنان شخصیت و کرامت خود را از دست داده بودند و تمام سلطه ها و قدرت ها در اختیار مردان قرار داشت. رسول خدا می خواست به دست همان کسانی که چشمه زلال زندگی را مکدر کرده بودند، صفا و احساس زندگی اعاده شود. لذا در آغاز دستور می دهند که مردان به زندگی لبخند بزنند. از سوی دیگر می توان گفت که زن انتظار دارد برای اولین بار مرد لبخند بزند تا او نیز لبخند وی را با یک دنیا شور و ذوق و احساس پاسخ دهد؛ والا همه می دانیم که مودت و صمیمیت زندگی خانوادگی ایجاب می کند که زن و شوهر هر دو متبسم و گشاده رو باشند.

علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه<sup>۳</sup> - نشاط و خرمی از چهره شخص با ایمان نمایان و آشکار است و غم و غصه وی در زوایای دلش پنهان می باشد. از این عبارت بخوبی آشکار می گردد که برخورداری از ایمان چنان صلابت و توانایی به انسان می بخشد که دشواری ها و سختی های زندگی هرگز نمی توانند تبسم و نشاط را از او دور کنند.

در ویژگی های افراد با ایمان آمده است که شخص با ایمان از سنگ خارا سخت تر است.

در کتابهایی که درباره سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته شده، چنین آمده است: یکی از ویژگیهای آن حضرت این بود که هرگز طلاقی وجه، گشاده رویی و تبسم از چهره ایشان دور نمی شد<sup>۱</sup> و همه آن حضرت را متبسم دیدار می کردند. از نظر روانی اولین و اساسی ترین نکته ای که در ایجاد مودت و گسترش آن تأثیر دارد، گشاده رویی است. به عنوان مثال اگر کسی که چیزی را از ما طلب می کند، متبسم و گشاده رو باشد، بطور یقین مشکل او به آسانی و سرعت حل می گردد، در حالی که اگر کسی با قیافه ای عبوس و ترش از کسی چیزی را درخواست کند، ممکن است برخی افراد مشکل او را حل کنند، ولی یقین داریم که عده زیادی از انجام درخواست او طفره می روند. حال اگر این وضع را تعمیم بدهیم، در همه موارد با گشاده رویی بهتر و سریع تر می توان به هدفها دست یافت.

رسول خدا در فرازی فرمودند: حق المرأة علی زوجها ان یسد جوعتها و یستر عورتها و لا یقیح لها وجهاً<sup>۲</sup> - از جمله حقوق زن بر مرد این است که تغذیه و پوشاک او را فراهم آورد، گشاده رو و متبسم باشد، از ترش رویی و تند و تیزی دوری نماید و سعی کند که در محیط خانوادگی همیشه با خوش رویی و چهره ای باز با

درآمد می‌باشد. از سوی دیگر محیط کار برای مردان همانند میدان مبارزه است و نیرو و توان آنان را کاهش می‌دهد. لذا همین امر باعث می‌شود که مردان نشاط و خرمی خود را از دست بدهند و ترشرو و خشن جلوه کنند.

در این مورد باید بگوییم که محیط خانوادگی محل انس و الفت است و زن و فرزندان نیاز به مهر و محبت دارند. وقتی که بزرگ خانواده وارد خانه می‌شود، اعضای خانواده انتظار شادی و نشاط دارند و این هنرمندی مرد است که همه دشواری‌ها را به فراموشی بسپارد و با توکل و ایمان به خدا چهره‌اش را گشاده و متبسم سازد.

قرآن کریم وقتی که روش برخورد انسانهای با ایمان را با یکدیگر بیان می‌کند، می‌فرماید: رحماء بینهم<sup>۴</sup> - افراد با ایمان در دیدار با یکدیگر سرشار از مهر و مهربانی و لطف و شادمانی هستند.

زندگی مشترک خانوادگی براساس مهر و محبت بنیان یافته است و اگر قرار شود نشاط و خرمی و شادمانی را از کانون خانواده جدا کنند، زندگی مشترک دیگر معنی و مفهومی نخواهد داشت و چنین محیطی همانند جهنم سوزان دردآور خواهد بود.

نکته‌ای که نباید از گفتن آن خودداری کرد این است که هر معلولی بدون علت به وجود نمی‌آید، بنابراین برای برطرف کردن تندی‌ها و



علاوه بر این زندگی میدان مبارزه است و بنا به فرموده علی علیه‌السلام: یوم لک و یوم علیک<sup>۵</sup> - روزی در این میدان پیروزی از آن توست و روز دیگر فتح و پیروزی از آن دیگری است و همیشه چرخهای زندگی بر یک منوال حرکت نمی‌کند. از سوی دیگر اگر شداید و دشواری‌های زندگی وجود نداشته باشد، افراد ساخته و پرورده نمی‌شوند و لذت موفقیت‌ها را

ترشرویی‌ها علل و عوامل متعددی وجود دارد که باید آنها را ریشه‌کن کرد تا گشاده‌رویی در محیط خانوادگی راه یابد. به همین جهت به علل و عوامل تندی‌ها بطور اجمال اشاره می‌کنیم و به چگونگی درمان آنها نیز می‌پردازیم.

۱ - یکی از عواملی که در پدید آمدن تندی‌ها و ترشرویی‌ها اثر دارد، مشکلات مادی و کمبود

حس نمی‌کنند.

در ارتباط با دیگران بسیار صمیمی و خوش برخورد و مهربان و متواضع هستند، ولی در برخورد با اعضای خانواده خود سرد و خشن می‌باشند. به این عده نیز توصیه می‌کنیم که محیط خانوادگی بیشتر از دیگران نیازمند ابراز

همچنین ناگفته نماند که برخورداری از ایمان به خدا به افراد کمک می‌کند که در برابر دشواری‌ها خم به ابرو نیاورند و با شکیبایی و استواری به حل مشکلات پردازند.

۲ - دومین عاملی که می‌تواند نشاط خانوادگی را از بین ببرد و مرد را ترشو کند،



صمیمیت و محبت آنان است، زیرا بنای خانواده بر احساس و عاطفه بنیان یافته است. علاوه بر این محیط خانوادگی جایگاهی است که در آن نیروهای تحلیل رفته ترمیم می‌گردد. بسدیهی است که در محیط اخم و تندی و خشونت نه تنها نیروهای از دست رفته تجدید نمی‌گردد، بلکه به مقدار خستگی و کوفتگی نیز افزوده می‌شود.

۴ - عامل دیگری که در تندی و بدخلقی مردان و زنان تأثیر دارد، عامل وراثت است، زیرا برخی از مردان و زنان از نظر وراثتی تند و تیز هستند و کمتر خنده و نشاط در چهره آنان موج می‌زند. ضمن اینکه اعتقاد راسخ داریم که در مسائل پرورشی با تلقین و ممارست و گذشت زمان می‌توان روحیات نازیبا را دگرگون

انجام اموری از قبیل اسرافکاری و عدم اطاعت از مدیریت خانواده است. در این قسمت به مردان یادآور می‌شویم که مشکلات خانوادگی را با ایجاد مشکل تازه نمی‌توان حل کرد. یعنی با تندی و تیزی و ابراز خشونت هرگز نمی‌توان افراد را هدایت و ارشاد کرد. به نظر می‌رسد که در این قبیل موارد باید با راهنمایی‌های سودمند و دادن بینش و فکر صحیح از ادامه کار جلوگیری به عمل آورد، و الا غلظت و تندی علاوه بر اینکه مشکل را حل نمی‌کند، بر میزان آن نیز می‌افزاید.

۳ - سومین نکته اینکه برخی از مردان و زنان



روان‌شناسان که تاکنون در تعیین میزان استعداد و توانایی‌های ذهنی افراد و بخصوص کودکان و نوجوانان به "ضریب هوش" آنان توجه می‌کردند و با اندازه‌گیری کمی این ضریب معیاری برای سنجش هوشمندی ارائه می‌دادند، اکنون بیش از پیش به نقش احساسات و عواطف در شکل‌گیری شخصیت افراد توجه نشان می‌دهند.

هرچند که تأثیر عامل احساسات و عواطف در پرورش شخصیت افراد امری است که از دیرباز مدنظر بسیاری از متفکران، مریبان و مسؤولان آموزشی قرار داشته، اما مطالعه جدی و سیستماتیک در خصوص نقش این عامل در

# نقش و اهمیت "ضریب احساسات" در موفقیت آینده کودکان

نقل از بولتن علمی - پژوهشی شماره ۹۵  
خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران

ایجاد یک شخصیت سالم و بی نقص در سالهای اخیر جای خود را در حوزه‌های پژوهشی باز کرده است.

به نوشته روزنامه تایمز لندن، محققان نحوه رفتار اعضای دو گروه کم‌صبرها و صبورها را تحت نظر قرار دادند و دریافتند تفاوت‌های بسیار مشهودی در رفتار آنان به چشم می‌خورد. کودکان صبورتر در سالهای دوره دبیرستان از نظر اجتماعی به مراتب توان‌تر از کودکان دسته اول بودند و سپس در مراحل بالاتر و در دوره دانشگاه نیز از حیث درسی از همتایان خود پیش افتاده بودند.

این آزمایش که به نام ابداع‌کننده آن "والتر میشل" به آزمایش "میسل" شهرت یافته، مبنایی برای بررسی دقیق تر نقش عامل عواطف و احساسات در ایجاد شخصیت‌های متعادل و پخته شده است.

تحقیقات بعدی در این زمینه راه را برای معرفی یک ضریب جدید به نام "ضریب احساسات" که در واقع مکمل "ضریب هوش" به شمار می‌آید، هموار کرد و مفهوم نظری تازه‌ای تحت عنوان "هوش عاطفی" که محصول ترکیب دو بعد تفکر عقلانی محض و احساسات عمیق روحی و عاطفی است، از سوی روان‌شناسان معرفی گردید.

یک نویسنده آمریکایی به نام "دانیل کلمن" در کتاب تازه تألیف خود که با همین عنوان نوظهور "هوش عاطفی" به چاپ رسیده، مجموعه تحقیقاتی را که در زمینه "ضریب احساسات" و نقش آن در شکل دادن به شخصیت افراد صورت گرفته، گردآوری کرده است.

کلمن با استناد به شواهد آماری از

مؤسسات آموزشی مختلف، نشان می‌دهد که بسیاری از افرادی که در زمره باهوشها یا تیزهوشها به شمار می‌رفته‌اند در مراحل بعدی زندگی موفقیت چندانی در کار، تحصیل، حوزه عمل اجتماعی و فعالیت‌های گروهی به دست نیاورده‌اند.

برعکس برخی از هم دوره‌ای‌های آنان که از نظر هوشی پایین‌تر بوده‌اند به دلیل برخوردار بودن از شخصیت شکل‌گرفته‌تر، توانایی کار گروهی و همکاری با دیگران، داشتن پشتکار، استقامت، اعتماد به نفس و کنترل بر خود موفق شده‌اند در مراحل بعدی در تحصیل، شغل و زندگی به موفقیت‌های بسیار چشمگیری دست یابند و به سمت رهبری در حوزه فعالیت خود ارتقا یابند.

محققان برای ضریب هوش نشانه‌های مختلفی را دسته‌بندی کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به توانایی در بیان و خطابه، به نحوی که مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد، هماهنگی میان حرکات بدنی و فعالیت‌های مغزی نظیر مهارتی که در بالرنه‌ها یا ورزشکاران دیده می‌شود و آگاهی و فهم بصری از محیط، نظیر قابلیت که معماران و مهندسان آرشیکت در خود پرورش داده‌اند، یاد کرد.

عامل "ضریب هوش" به یک اعتبار استدلال قدرتمندی علیه کسانی ارائه می‌دهد که هوش را صرفاً تابع ساختار ژنتیکی اشخاص می‌دانند و معتقدند برخی از نژادها از نژادهای دیگر بطور وراثتی و طبیعی باهوش‌ترند.

مدافعان ایده "هوش عاطفی" ضمن رد نظر کسانی که هوش را صرفاً پدیده‌ای ژنتیکی می‌دانند با تکیه به یافته‌های آماری متعدد خود بر این نکته تأکید می‌کنند که پرورش صحیح



اخیر، همین برهم خوردن توازن شخصیتی در دوران طفولیت و کودکی است.

آموزگاران و والدین به جای آنکه در کنار دروس رسمی مسائلی نظیر کنترل بر خویش، صبر و بردباری، اهمیت همکاری با دیگران، اخذ تصمیمات دسته جمعی، شیوهٔ مقابله با بحرانها و چاره‌جویی در هنگام مواجهه با شکست را بیاموزند، یکسره بر کسب نمرات درسی بهتر و دستیابی به امتیازات آموزشی بالاتر تأکید می‌کنند و به این ترتیب نسلی از افراد یک بُعدی و آسیب دیده به جامعه تحویل می‌دهند.

یکی از دعاوی بحث‌انگیز مدافعان نظریهٔ "هوش عاطفی" که مخالفت‌های زیادی را

احساسات می‌تواند به ایجاد یک شخصیت رشد یافته و متوازن منجر گردد و صاحب چنین شخصیتی ولو از نظر ضریب هوشی از برخی از همگنان باهوش‌تر خود پایین‌تر باشد، به دلیل توازن و تعادلی که در شخصیت خود کسب کرده، در صحنه‌های مختلف زندگی از دیگران موفق‌تر خواهد بود.

این نکته تأییدی بر اهمیت نقش آموزش و پرورش صحیح و فراگیر در خانه و مدرسه در دوران کودکی و شکل‌گیری شخصیت خردسالان است.

به اعتقاد مدافعان نظریهٔ "هوش عاطفی"، یکی از دلایل اصلی رشد روندهای ناهنجار در میان کودکان و نوجوانان غربی در دهه‌های

بازده، نوعی محیط ارعاب و وحشت به وجود آورد.

"هوش عاطفی" بر این امر تأکید دارد که افراد اگر تحت استرس شدید قرار داشته باشند بسیاری از توانایی‌های فردی، روحی و عقلی خود را از دست می‌دهند و به صورت اشخاصی کودن درمی‌آیند.

به این ترتیب مدیر موفق کسی است که با ایجاد ارتباط دوستانه با همکاران خود بتواند جنبه‌های روحی و عاطفی آنان را با خواسته‌های منطقی و عقلانی محیط کار هماهنگ کند و به این ترتیب آنان را به نحو طبیعی به بالاترین بازده کاری خود ارتقاء دهد.

این دیدگاه از تأیید کامل متخصصان مدیریت‌های جدید و پیشرفته برخوردار است. به عنوان مثال یکی از مدرسان مدرسه بازرگانی هاروارد بر این نکته انگشت گذاشته که دوران مدیریتهای خشن و وحشی مدتهاست به سرآمده و اکنون راز فضیلت مدیریت در مهارت مدیر برای ایجاد ارتباط سازنده با همکاران نهفته است.

نظریه اصلی مدافعان تئوری هوش عاطفی آن است که احساسات و عواطف همچون مسائل عقلی از منطقی و قواعد خاصی پیروی می‌کنند و با شناخت این قواعد و کنترل آنها می‌توان شخصیت کامل‌العیار و متوازنی به وجود آورد که قادر است در مواجهه با شرایط مختلف بهترین رهیافتها را در پیش بگیرد.

به این ترتیب "خودشناسی" و "دیگرشناسی" به معنای شناخت ظرفیتهای احساسی و عقلی خود و دیگران، کلید موفقیت در عرصه‌های آینده است.

برانگیخته، تبیینی است که از سوی این گروه برای نشان دادن منشاء فیزیکی عاطفه و نحوه تأثیر احساسات و عواطف بر فعالیت مغز ارائه شده است، در حالی که به اعتقاد اغلب متخصصان، ناحیه موسوم به نئوکورتکس در مغز، ناحیه‌ای است که همه تصمیم‌گیری‌های مربوط به افعالی که شخص انجام می‌دهد در آنجا صورت می‌پذیرد و امکان اینکه بتوان این مرکز را دور زد و افعال را با فرمانهایی از یک ناحیه دیگر کنترل کرد، وجود ندارد.

کلمن با استناد به آرای "جوزف دولو" از دانشگاه نیویورک مدعی شده که در هنگام بروز حالاتی نظیر خشم یا ترس شدید، در واقع ناحیه نئوکورتکس بطور موقت از مدار تصمیم‌گیری خارج می‌شود و علائم عصبی به ناحیه‌ای موسوم به "آمیگدالا" منتقل می‌شوند و در این حال شخص بدون تعقل و صرفاً تحت تأثیر احساسات دست به عمل می‌زند.

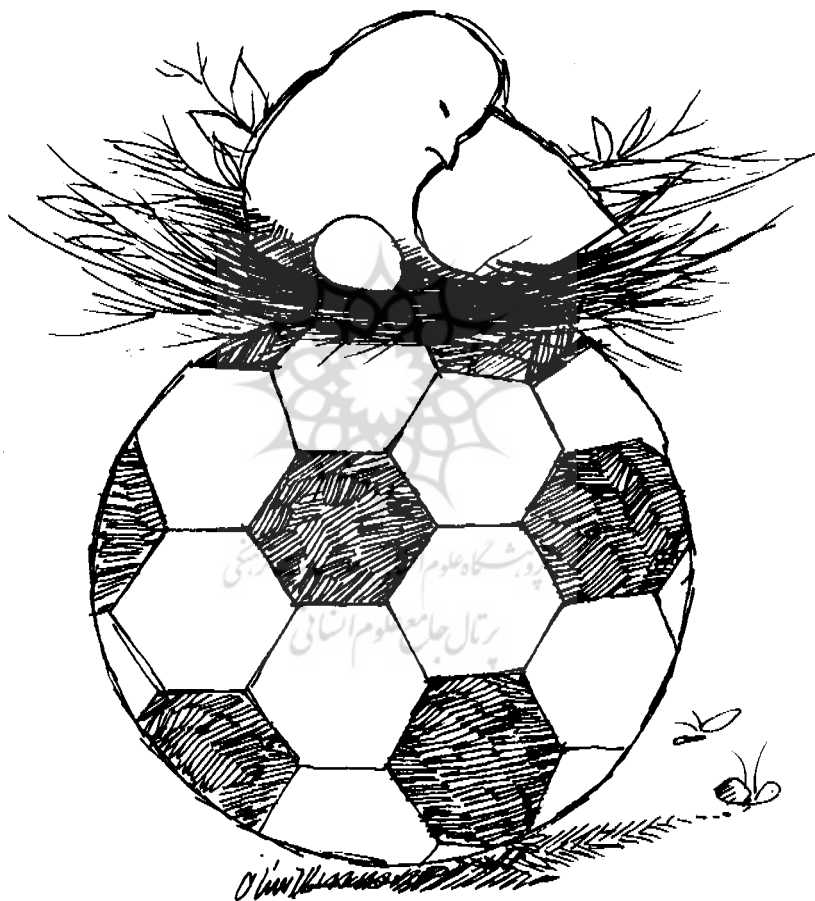
به اعتقاد کلمن در برخی افراد دور زدن ناحیه نئوکورتکس ساده‌تر صورت می‌گیرد و همین امر دلیلی است بر این امر که این افراد در مقایسه با دیگران زودتر تحت تأثیر احساسات قرار می‌گیرند و رفتاری متناسب با حالات احساسی خود انجام می‌دهند.

هرچند این بخش از نظریه طرفداران "هوش عاطفی" از قوت نظری و تجربی چندانی برخوردار نیست، اما دیگر یافته‌های آنان در خور امعان نظر است.

از جمله این یافته‌ها توجه به این نکته است که برخلاف رهیافتهای گذشته در زمینه مدیریت، مدیر موفق فردی نیست که با روحیه و رفتاری خشن همکاران خود را از سرترس و اجبار به فعالیت وادارد و برای کسب بالاترین



# تو دیگه چرا؟؟؟



دست لباس گرم کن ورزشی پاره کردم، ولی از بازی فوتبال خسته نشدم. اما چه بگویم که در محله ما زمین ورزشی مناسبی وجود نداشت و

پیشتر برای شما گفته بودم که در سالهای کودکی در میان بازیها و ورزشها، عاشق فوتبال بودم. یادم می آید که در یک فصل تابستان سه

فوتبال سرکوپه را کنار بگذارم.

دم غروب یک روز تابستانی مثل هر روز فوتبال بازی می‌کردیم. دروازه‌ها دو تا بن بست یک متری بود. بچه‌ها با شدت و هیجان به دنبال توپ می‌دویدند، بدون آنکه مراقب اطراف باشند. دریل می‌کردند و شوت می‌زدند. فریاد و غوغا کوچه را پر کرده بود، یکی داد می‌زد: شوت کن. آن دیگری می‌گفت: پاس، پاس، پاس! آه ... خراب کردی. از آن طرف کسی داد می‌زد، محکم بزن، معطل نکن ... و بالاخره همه ماها به نوعی غافل از اطراف، سرگرم توپ بودیم. تا اینکه من دنبال توپی که شوت شده بود دویدم، اما یکباره احساس کردم که با کسی برخورد کردم. تا سرم را بلند کردم، دیدم یکی از همسایه‌هاست. من به شدت به او برخورد کردم، توپ از پایم در رفت و یکی دیگر از بچه‌ها که می‌خواست جلو توپ را بگیرد شوت کرد و توپ در برگشت به کلاه این آقا اصابت کرد و کلاه افتاد. یک دفعه بچه‌ها سر جایشان می‌خکوب شدند. تنها کسی که نزدیک آن آقا بود، من بودم. خودم را آماده کردم تا کشیده‌ای را نوش جان کنم یا دعوای ایشان را بشنوم، اما آن مرد خم شد، کلاهش را برداشت و بعد از آنکه خاک کلاه را تکان داد، آن را روی سرش گذاشت و به چهره من خیره شد و گفت: تو دیگه چرا؟ توی مدرسه شما فقط به حساب و فارسی بیست میدن؟ نمره انضباط چطور؟ عرق شرم بر چهره‌ام نشست. با آنکه در حین بازی عرق کرده بودم، ولی شرمندگی ناشی از این جمله همسایه‌مان مرا پاک کلافه کرد. سکوت سنگینی بر فضای میدان بازی حاکم بود و من مثل آدم برق گرفته، سرم را پایین انداخته بودم و زمین را نگاه می‌کردم. نمی‌دانم چند دقیقه و یا

تنها میدان ورزشی هم که در فاصله‌ای دورتر از منزل ما بود، به بزرگترها تعلق داشت که با قدری فرصت و اجازه بازی در آنجا را به ما نمی‌دادند. من برخی از اوقات فقط برای تماشای مسابقه به آنجا می‌رفتم.

میدان فوتبال ما یک خیابان فرعی بود، که البته می‌بایست به دور از چشم یکی از همسایه‌ها که شدیداً عصبی بود، بازی می‌کردیم؛ اما بعضی وقتها چنان گرم بازی می‌شدیم که یادمان می‌رفت دیگر وقت ظهر و استراحت مردم است و نباید مزاحم شد و یا اینکه غروب شده و باید به خانه رفت. در این موقع بود که داد و فریاد سایر همسایه‌ها نیز بلند می‌شد. البته هر خانواده‌ای که اعتراض می‌کرد، خودش یک نماینده در بازی ما داشت و همین موضوع مانع می‌شد که از بازی ما جلوگیری کنند.

بعضی وقتها هم با شوت بلند بچه‌ها توپ به داخل حیاط همسایه‌ها می‌افتاد یا به پشت‌بام می‌رفت و ای بسا موجب شکستن شیشه پنجره‌ای می‌شد. در چنین شرایطی بود که باید گردن کج می‌کردیم و التماس می‌نمودیم تا توپمان را پس بدهند و یا اینکه اجازه بدهند بالای پشت‌بام برویم و توپ را برداریم. موقع شکستن شیشه هم قیافه بچه‌ها تماشایی می‌شد، هیچ کس نمی‌توانست فرار کند، چون لو می‌رفت؛ لذا منتظر می‌ایستادیم تا صاحبخانه با غرولند بیرون بیاید و حرفی بزند و مطالبه خسارت کند یا شکایت بچه‌ها را پیش پدر و مادرها ببرد.

و اما خاطره‌ای که این بار برایتان بازگو می‌کنم، در مورد همین روزهاست. مطلب درباره حادثه‌ای است که موجب شد بازی

برای شما هم بازگو می‌کنم:

۱- آن مرد محترم با آنکه من به شدت به ایشان تنه زده بودم و با ضربۀ شوت دوستم نیز کلاه از سرش افتاده بود، آرامش خود را حفظ کرد، با خونسردی کلاهش را برداشت و فقط با این جمله به من هشدار داد که: تو دیگه چرا؟؟

۲- با آنکه می‌توانست حداقل یک سیلی به صورتم بزند و یا گوشم را بگیرد، ولی در حال قدرت و توانایی مرا عفو کرد.

۳- با آنکه من و پدرم را بخوبی می‌شناخت، از آن ماجرا به کسی حرفی نزد و حتی در پیش دوستانم مرا تحقیر نکرد، فقط پرسید: تو دیگه چرا؟

۴- با آنکه می‌توانست مثل بقیه بگوید: کوچه محل گذر عموم است نه محل بازی! نه محل ایجاد مزاحمت برای مردم، فقط به من متذکر شد که این کار خلاف انضباط است.

۵- با آنکه بی‌انضاطی کرده بودم، ولی نمره بیست حساب و فارسی مرا فراموش نکرد و تنها یادآور شد که بیست گرفتن حساب و فارسی کفایت نمی‌کند.

۶- با آنکه می‌توانست چیز دیگری به من بگوید، در برابرم سؤالی قرار داد تا خودم جواب آن را بیابم.

۷- با آنکه می‌توانست خودش مرا تنبیه کند، ولی توضیح داد که من خودم، خودم را تنبیه نمایم.

چند ثانیه بر من گذشت که آن مرد بی‌آنکه حرف دیگری بزند گذاشت و رفت، ولی من احساس می‌کردم که زمان ایستاده و مرا محبوس خود کرده است. تا اینکه یکی از بچه‌ها داد زد: بابا رفت، بازی را شروع کن!! اما من پای بازی کردن نداشتم. خجالت زده و شرم‌منده از همسایه‌مان به خانه برگشتم و از آن غروب به بعد بازی فوتبال سرکوچه را برای خودم قدغن کردم.

امروز وقتی به یاد آخرین بازی فوتبال سرکوچه می‌افتم، به خویشتنداری آن آقای محترم و تنبیه وجدانی ایشان آفرین می‌گویم. خیلی‌ها برایم گفته بودند که سرکوچه بازی نکن، مردم اذیت می‌شوند، همسایه‌ها مریض دارند، موتور و ماشین از کوچه رد می‌شود و خدای ناکرده به شما می‌خورد و ... ولی همیشه توجیه ما این بود که: پس کجا بازی کنیم؟ یک ساعت بازی فوتبال را هم برای ما زیاد می‌بینید؟ سرکوچه نه، خیابان نه، حیاط منزل نه، پس کجا؟؟

اما این بار نمی‌دانم در لحن و نگاه آن مرد چه چیزی بود که مرا قانع کرد که اگرچه بازی حق بچه‌هاست، ولی نباید سرکوچه بازی کرد و آزار و اذیت دیگران را موجب شد. راستی به نظر شما چه چیزی باعث شد مثل منی که فوتبال بازی محبوس بود و بعدها نیز در سطح مدرسه راهنمایی و دبیرستان از جمله بازیکن‌های خوب فوتبال به شمار می‌آمد، بتواند تشخیص بدهد که بازی کردن در سرکوچه نامناسب است و تصمیم بگیرد که جز در زمین ورزشی بازی نکند!؟

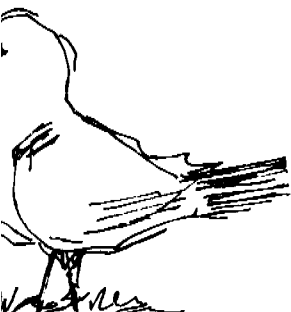
در این مورد چند مطلب به ذهنم می‌رسد که

اقدام به بازی نکنند و موجب مزاحمت دیگران را فراهم نیاورند.

نکته دیگری که در این خاطره محل توجه است شیوه برخورد با خطاهای نوجوانان و جوانان است. در سنین نوجوانی و جوانی فرزندان ما احساس استقلال، دانایی و توانایی می‌کنند و هرگونه نصیحت و موعظه مستقیم و یا سرزنش را نشانه بی‌مهری و یا تعدی به شخصیت خود می‌شمارند. به همین جهت از پذیرش سخن بزرگان در صورت نداشتن تمایل قلبی نسبت به موضوع طفره می‌روند و شاید در باطن خود نیز نسبت به بزرگترها جسارت بکنند، ولی به ظاهر بروز ندهند. باید پدران و مادران، مریبان و معلمان به این نکته ظریف توجه کنند که در موقع گفت و گو حرمت شخصیت آنان را نگهدارند و از سرزنش و بازخواست در برابر دیگران خودداری نمایند، چراکه موعظه و نصیحت علنی نوعی تحقیر و خوار کردن طرف مقابل است که ای بسا در صورت تحلیل نادرست، موجب انفعال یا موضعگیری نامناسب و نامعقول از سوی شخص مقابل شود. به فکر واداشتن نوجوانان و جوانان و کمک کردن به آنها در انتخاب راه صحیح، گامی مثبت در بروز شخصیت متعادل فرزندانمان خواهد بود.

۸- لازم است یادآوری کنیم که منظور من از بازگویی این خاطره این نیست که بگویم کودکان و نوجوانان نباید بازی کنند. بازی کردن، داشتن سرگرمی‌های سالم، شرکت در مسابقات ورزشی و سایر فعالیتهای سازنده در اوقات فراغت نه تنها برای آنها مفید است، بلکه برای رشد صحیح و متعادل جسمی و روانی کودکان و نوجوانان لازم و ضروری نیز هست. در قرآن می‌خوانیم که وقتی برادران یوسف (ع) می‌خواستند او را همراه خودشان به صحرا ببرند، پدرشان راضی نمی‌شد و تنها با این استدلال او را قانع نمودند که نوجوانی هم سن و سال یوسف نیازمند تفریح و بازی است، او را با ما بفرست تا در صحرا گردش و بازی بکنند (أَرْسِلْهُ مَعًا غَدًا یَوزَعُ وَ یَلْعَبُ). یا در سیره پیامبر اسلام (ص) می‌بینیم که ایشان خود با حسن و حسین علیهماالسلام بازی می‌کردند و بازی با کودکان را به دیگران توصیه می‌نمودند. اما آنچه در این مجال نیازمند دقت است چگونگی بازی، محل بازی و هم بازیهای کودکان و نوجوانان است.

پدران و مادران، معلمان و مریبان باید به این نکته مهم توجه کنند که تهیه وسایل بازی مناسب در دوره‌های پیش از دبستان و دبستان و نظارت بر بازی آنها بیشتر بر عهده ایشان است. در دوره نوجوانی با توجه به جنب و جوش نوجوانان، تأمین فضاهای ورزشی و پرورشی و نظارت بر اماکن و میدانهای ورزشی که نوجوانان از آنها استفاده می‌کنند باید مورد توجه دستگاه آموزش و پرورش، تربیت بدنی، شهرداریها و ... باشد. در چنین صورتی می‌توان پیش از پیش انتظار داشت که نوجوانان و جوانان در کوچه و خیابان و محل رفت و آمد مردم



چکیده:

مشاوران کودکان استثنایی از جمله افرادی هستند که در امر آموزش کودکان استثنایی نقش مؤثری را ایفاء می‌کنند. این دسته از متخصصان اغلب به طور مستقیم با والدین در ارتباط هستند و بنابر موقعیت حرفه‌ای خویش باید پاسخگوی برخی از نیازهای والدین باشند. با توجه به اینکه والدین در امر تربیت کودکان خود نیازمند اطلاعاتی در مورد فرایند تحول، استعدادها، تواناییها و ناتوانیهای کودک هستند، و این امر بخصوص برای والدین کودکان استثنایی ضرورت بیشتری دارد، متخصصان باید اطلاعات و مهارتهای ویژه را به والدین ارائه و آموزش دهند. لذا مقاله حاضر با هدف راهنمایی و ارائه خط مشی‌های خاص به مشاوران کودکان استثنایی در پاسخگویی به نیازهای والدین کودکان عقب مانده ذهنی تهیه شده است.

# نقش مشاوران کودکان استثنایی در آموزش والدین آنها

علی اکبر ابراهیمی

سیامک سامانی

خانواده به عنوان مهمترین گروه اجتماعی که کودک معلول عضوی از آن است، در تحول ساختهای شناختی، اجتماعی و عاطفی کودک نقش بسزایی را ایفاء می‌کند. نقش خانواده در امر آموزش کودکان استثنایی و بخصوص کودکان عقب مانده ذهنی بسیار خطیر و مهم است. خانواده به عنوان محیطی که کودک عقب مانده (بخصوص کودکان عقب مانده آموزش پذیر و تربیت پذیر) بیشترین وقت خود را در آن می‌گذراند، پایگاه آموزشی مهمی از سوی متخصصان تلقی می‌گردد. خانواده و بخصوص والدین می‌توانند با افزایش شناخت خود از نیازها و ناتوانیهای کودک، در اصلاح و پیشرفت سریع او گام بردارند. همچنین وجود رابطه عاطفی مثبت و واقع بینانه میان پدر و مادر کودک عقب مانده، مراحل اصلاح و آموزش کودک را تسریع می‌کند، دردهای اخیر تحقیقات زیادی در مورد عملکرد روان شناختی خانواده‌های کودک معلول انجام شده است. این تحقیقات نشان داده‌اند که خانواده‌های کودکان



معلول نسبت به خانواده‌های کودکان عادی؛ در معرض تنیدگی (کازاک، ۱۹۸۶) و افسردگی بیشتری هستند (کاکس، راتر، نیومن و بارتاک، ۱۹۷۵)؛ در امر سازگاری، با مشکلات بیشتری مواجهند (مک کوپین و همکاران، ۱۹۸۲)؛ انسجام خانوادگی کمتری دارند (دارلینگ، ۱۹۷۹)؛ با مشکلات اقتصادی بیشتری دست به گریبان هستند (رات، ۱۹۸۹)؛ و در فعالیتهای اجتماعی کمتر شرکت می‌کنند. (برسلاو، ۱۹۸۳). اگرچه محققان در مورد ارتباط این متغیرها نظریات متفاوتی دارند، اما بر این موضوع که این والدین و کودکان آنها در زندگی خانوادگی دچار مشکلاتی هستند، توافقی همگانی وجود دارد. نکته قابل توجه اینکه به رغم این پیامدهای شناخته شده، کوششهای ناچیزی در جهت کاهش تنشهای حاصل از آنها صورت گرفته است.

### نیازسنجی

خانواده کودک عقب مانده ذهنی به تناسب نوع و شدت معلولیت، وضعیت اقتصادی و اجتماعی، مسائل فرهنگی و سن کودک به

در هر حال به لحاظ نوع و شدت معلولیت، والدین باید خود را به دانش و مهارتهای

سیمونسون، ۱۹۸۸) که نیازهای خانواده‌ها را در ۵ مقوله: اطلاع و آگاهی، حمایت، گفت‌وگو با دیگران، خدمات اجتماعی و نیازهای مالی مورد سنجش قرار می‌دهد.

بطور خلاصه می‌توان گفت که متخصصان باید با توجه به نوع معلولیت، شدت آن، شرایط محیطی و اجتماعی حاکم بر خانواده و سن کودک عقب مانده ذهنی، اقدام به نیازسنجی کنند و متناسب با عوامل فوق به ارائه اطلاعات و آموزش مهارت‌های لازم بپردازند (مک داوول، ۱۹۸۲).

هدفهای اصلی برنامه آموزش والدین، در واقع بهبود بخشیدن به وضعیت سازش یافتگی اجتماعی و فردی کودکان عقب مانده ذهنی، بهبود رابطه میان کودک و والدین، لذت بخش کردن جریان زندگی روزمره و ارائه اطلاعات غنی در مورد فرایند تحول می‌باشد. بدین معنا که والدین با شناخت هرچه بیشتر کودک خود و فراگرفتن مهارت‌های کاربردی در پرورش کودک عقب مانده، زمینه را برای سازش یافتگی هرچه بیشتر کودک خود فراهم می‌آورند. در این راستا (توسعه دانش و آگاهی و فراگرفتن مهارت‌ها) روش‌های مختلفی وجود دارد (وستمن، ۱۹۹۰).

یکی از اولین تحقیقات در زمینه آموزش خانواده به توسط فلدمن و همکاران (۱۹۸۶) انجام شده است. مهارت‌های مهمی نظیر پاداش دادن به رفتار مناسب و تقلید صداهای کودک به توسط چند تکنیک اصلاح رفتار (الگوسازی، تمرین و پاداش) و آموزش (بحث گروهی و آموزش تنها)، به والدین تعلیم داده شد. نتایج نشان داد که مهارت‌های والدین افزایش یافته بود. در یک مطالعه دیگر فانتازو، رای، هال و

اطلاعات و مهارت‌های ویژه و متفاوتی نیاز دارد. به عبارت دیگر خانواده‌ای که کودک عقب مانده شدید دارد، نسبت به خانواده‌ای که کودک عقب مانده نیمه شدید دارد، به اطلاعات و مهارت‌های بیشتری در زمینه رفتار سازشی نیازمند است. همچنین خانواده‌ای که کودکی با عقب ماندگی ذهنی و اختلالات حرکتی دارد، نسبت به خانواده‌ای که کودکی با عقب ماندگی ذهنی دارد، به دانش و مهارت‌های بیشتر و متنوع‌تری نیاز دارد. برخی متخصصان، نیازهای کودک عقب مانده ذهنی و خانواده آنها را بر اساس سلسله مراتب نیازهای "مزلو" طبقه‌بندی می‌کنند و معتقدند خانواده‌ای که در شرایط فقر اقتصادی به سر می‌برد، بیشترین نیازش مربوط به مسائل خوراک، پوشاک و مسکن است و یا برای مثال: خانواده‌ای که سرپرست خود را به نحوی از دست داده، به امکانات و منابع مالی و امنیت اقتصادی و اجتماعی بیشتری برای زیست نیاز دارد. در ارتباط با خانواده‌هایی که کودک عقب مانده ذهنی دارند نیز همین احکام صادق است. یعنی خانواده‌ای که یک کودک عقب مانده شدید دارد، نسبت به خانواده‌ای با کودک عادی، نیازمند هزینه و امکانات مالی بیشتری برای مرتفع ساختن نیازهای غذایی و بهداشتی کودک خود است. سن کودک عقب مانده نیز به عنوان عامل دیگر در تعیین نیازهای کودک و خانواده اهمیت دارد. چنانکه برای مثال: دو فرد عقب مانده ۹ و ۱۸ ساله نیازهای متفاوتی دارند و به تبع آن خانواده آنها نیز به اطلاعات متفاوتی نیازمند هستند. در حال حاضر پرسشنامه‌هایی برای سنجش نیازهای خانواده کودکان معلول فراهم شده است (بیلی و



آزار ( ۱۹۸۶ ) تمریخی برنامه آموزش والدین دارای کودک عقب مانده را بررسی کردند. آنها روش سؤال و جواب را برای هر دو والد کودک به کار بردند. نتایج نشان داد که اطلاعات والدین از مهارت‌های والدی و اجتماعی افزایش یافته، قابل‌تعمیم به موقعیت‌های دیگر بود.

والدین کودکان عقب مانده ذهنی علاوه بر کسب اطلاعاتی در زمینه نیازهای کودک خود، باید با مفاهیم و اصول آموزش کودکان عقب مانده نیز آشنا شوند. از جمله این اصول و مفاهیم، اصل "محیطی با حداقل محدودیت" است. محیطی با حداقل محدودیت به این نکته اشاره دارد که کودک عقب مانده ذهنی را باید در شرایطی قرار داد که زمینه برای شکوفایی حداقل استعدادها موجود در او فراهم شود و در این راه باید موانع و عواملی که به نحوی در شکوفایی کودک اختلال ایجاد می‌کند، حذف گردد. کسب اطلاعات در زمینه موضوع آموزش افرادی نیز خانواده را برای شرکت در فعالیت

آموزشی کودک عقب مانده ذهنی آماده می‌کند و گروه خانواده را برای توسعه اطلاعات و مهارت خود در راستای تعلیم و تربیت کودک عقب مانده یاری می‌رساند. در این گونه برنامه‌ها والدین یا معلمان و متخصصان با امکانات موجود در جامعه آشنا می‌گردند و در بسیج امکانات و اطلاعات مربوط به بهبود شرایط کودک خود گام برمی‌دارند. این گونه جلسات معمولاً براساس نیازمندیهای کودک تشکیل می‌گردد و فرایندی پویا و فعال دارد. در این قبیل جلسات با جمع‌بندی نظرهای منابع مختلف اطلاعاتی و امکاناتی، زمینه برای پیشبرد هرچه بهتر جریان آموزش آماده می‌گردد.

چه مهارتهایی باید آموزش داده شود؟

والدین به اطلاعات مختلفی در زمینه نیازهای ویژه کودک خود نیاز دارند. برخی از

والدین کودکان عقب مانده ذهنی علاوه بر کسب اطلاعاتی در زمینه نیازهای کودک خود، باید با مفاهیم و اصول آموزش کودکان عقب مانده نیز آشنا شوند. از جمله این اصول و مفاهیم، اصل "محیطی با حداقل محدودیت" است. محیطی با حداقل محدودیت به این نکته اشاره دارد که کودک عقب مانده ذهنی را باید در شرایطی قرار داد که زمینه برای شکوفایی حداقل استعدادها موجود در او فراهم شود و در این راه باید موانع و عواملی که به نحوی در شکوفایی کودک اختلال ایجاد می‌کند، حذف گردد. کسب اطلاعات در زمینه موضوع آموزش افرادی نیز خانواده را برای شرکت در فعالیت



- مهمترین چیزی که کودک ما باید یاد بگیرد چیست؟
- در منزل چگونه می‌توانیم با کودک کار کنیم؟
- چگونه می‌توانیم رفتار کودک را کنترل کنیم؟
- چه موقع کودک برای زندگی آماده می‌شود؟
- آیا باید برای یادگیری او طرح خاصی بریزیم؟
- ناتوانیها در یادگیری یعنی چه؟
- عقب ماندگی نیمه شدید یعنی چه؟
- آیا می‌توان هوشبهر را افزایش داد؟
- آیا کودک من دارای مشکل عاطفی است؟
- آیا من مقصر هستم؟
- آیا فیزیوتراپی باعث بهتر شدن وضعیت حرکتی کودک می‌شود؟
- اگر سوالی داشتیم، می‌توانیم از منزل با شما تماس بگیریم؟

این نوع اطلاعات از سوی معلم کودک قابل پاسخگویی است، لیکن پاسخگویی به برخی نیازمندیهای خانواده از حیثه دانش معلم فراتر می‌باشد و والدین باید برای کسب اطلاع در این زمینه‌ها به یک فرد متخصص رجوع کنند. عمومی‌ترین سؤال والدین از متخصصان این است که: "کودک ما در چه سطحی است؟" این سؤال والدین در واقع ناشی از این حقیقت است که آنها می‌خواهند فرزندشان پیشرفت کند و همانند سایر همسالانش باشد. برخلاف کلیت نوع سؤال، پاسخ آن باید با دقت و از ابعاد مختلف مورد توجه قرار گیرد و از سوی متخصصان ورزیده ارائه شود. برای تعیین نوع مهارت و آموزش، متخصصان می‌توانند محتوای آموزش را براساس سئوالاتی که والدین از متخصصان می‌پرسند، تعیین کنند. بعضی از این سئوالات عبارتند از:

- کودک عادی در این سن چگونه کودکی است؟



۴ - انضباط : با استفاده از مقادیر مشخص تقویت کننده در زمان خاص، قطع تأیید و حمایت اجتماعی (برای مثال، وقتی کودک رفتار سازش نایافته نشان می‌دهد، والدین نباید بطور شفاهی یا جسمی با او تعامل کنند) و استفاده از روش زمان محرومیت در قبال رفتار منفی کودک.

رفتار سازش نایافته، هر نوع رفتار پرخاشگرانه و یا نامناسب از نظر اجتماعی است که مستلزم مداخله والدین است. این نوع رفتار شامل : ضربه زدن، سیلی زدن، نیشگون گرفتن، و رفتن با اشیایی که برای بازی مناسب نیستند (مثلاً لامپ یا تلفن)، فریاد زدن و نادیده گرفتن درخواست والدین برای متوقف ساختن رفتار می‌باشد.

ویستون (۱۹۸۶) مهارتهای زیر را برای آموزش به والدین مناسب می‌داند: مهارتهای ارتباطی، مهارتهای حل مشکل، تکنیکهای تصمیم‌گیری، مهارتهای کنترل و نظارت بر شبکه‌های حمایت اجتماعی و نظارت در امر برنامه‌ریزی آموزش انفرادی کودک.

### نتایج ناشی از آموزش مهارتها به والدین

نتایج مطالعات نشان می‌دهد که والدین دارای کودک عقب مانده ذهنی، می‌توانند مهارتهای والدی را یاد بگیرند، اما این یادگیری منجر به افزایش اجرا و کاربرد آنها در خانه نمی‌شود. ممکن است والدین مهارتها را خوب یاد بگیرند و توصیف کنند، اما نتوانند آن را بخوبی در خانه به کار برند. بیشترین تعمیم، زمانی صورت می‌گیرد که آموزش مهارتها در خانه یا محیطهای مشابه با خانه انجام شود

۱ - آیا فرستادن کودک به مدرسه استثنایی باعث ناراحتی خانواده می‌شود؟ آیا می‌توان او را به مدرسه عادی فرستاد؟

۲ - چه تفاوتی میان کودک دیرآموز، عقب مانده و ناتوان در یادگیری وجود دارد؟  
۳ - چه نوع فعالیتی برای کودک من در خانه مفید است؟

۴ - آیا کودک من در آینده می‌تواند مستقل زندگی کند؟

۵ - وقتی کودکم راه خانه را گم می‌کند، چه باید بکنیم؟

۶ - در پنج سال آینده کودکم چه تغییری خواهد کرد؟

۷ - آیا کودکم می‌تواند سرکار برود؟

۸ - چه کسی بعد از من از کودک مراقبت خواهد کرد؟

۹ - اگر کودک چیزی یاد نگرفت چه می‌شود؟  
۱۰ - چه موقع فرزندم می‌تواند از آموزش ویژه خارج شود؟

محتوای برنامه آموزش والدین باید شامل تکنیکهای اصلاح رفتار به منظور کنترل رفتار کودک با کمک به والدین برای پذیرش کودک معلول باشد. در مطالعه فلدمن و همکاران (۱۹۸۶) محتوای آموزش عبارت بود از :

۱ - پاداش : والدین باید وابسته بودن رفتار کودک به پیامدهای لذت بخش را بررسی کنند.

۲ - توجه والدین : (الف) روبرو شدن با کودک (مشاهده کودک). (ب) لمس (لمس فیزیکی کودک با شیوه غیرپرخاشگرانه) و گفت وگو (هدایت و جهت دهی اصوات و جملات کوتاه کودک).

۳ - تعامل کلامی با کودک (گسترش و وسیع نمودن دامنه ارتباطات گفتاری با کودک).

(بیکن، ۱۹۹۳).

موقعیتهای فردی و اجتماعی آموزش داد. والدین باید مهارتهای آموخته شده را در مواجهه با مشکل در منزل یا موقعیتهای دیگر به کار برند. باید فرصتی فراهم شود که والدین به کار بستن مهارتها به توسط دیگران را در رویارویی با مشکلات مختلف مشاهده کنند. تکرار و تمرین مداوم مهارتها، خزانه مهارتهای سازشی والدین را غنی می‌سازد. آموزش مهارتها، باعث کاهش افسردگی والدین می‌شود. این آموزشها، در ایفای نقش والدی و تعاملات اجتماعی نقش مؤثری دارد و باعث احساس اطمینان بیشتر می‌شود. آموزش مهارتها برای والدینی که کودکان ناتوان آنها در آستانه نوجوانی هستند، ضرورت بیشتری دارد. روابط خانوادگی در اثر آموزش بهبود می‌یابد و در نهایت اینکه، آموزش مهارتها به خانواده سبب رضایت بیشتر آنها از برقراری ارتباط با سایر کودکان معلول می‌شود (یکپارچه سازی).

آموزش نباید منحصر به مهارتهای کلامی (دانش یا فهم) باشد، بلکه باید به کار بستن مهارتها در موقعیتهای واقعی نیز مورد توجه جدی قرار گیرد.

آموزش مهارتها به والدین سبب می‌شود که مهارتهای ارتباطی و سازش یافتگی پیشرفت و بهبود یابند و برای تقریباً دو سال باقی بمانند. سه منبع سازش یافتگی اجتماعی عبارت است از:

(الف) توانایی حل مشکل، که افراد با برخورداری از آن یاد می‌گیرند مشکلات خود را حل کنند و تنیدگی های خود را کاهش دهند.

(ب) آموزش مهارتهای اجتماعی تا از منابع حمایتی موجود بهره برده، آن را به کار برند.

(ج) آموزش مدل ارزیابی شناختی تا از طریق آن افراد فرایند تنیدگی را متوقف سازند و آن را کنترل کنند (لازاروس و فولکمن، ۱۹۸۴). والدین را باید برای حل مشکل در

#### منابع:

- 1 - BAKER.J. (1993). TEACHING PARENTS WITH MENTAL RETARDATION: KNOWLEDGE RERSUS SKILLS. AMERICAN JOURNAL OF MENTAL RETARDATION. 97 . 405 - 417.
- 2 - BAILEY. D.B., SIMEONSSON. R.J. (1988). ASSESSING NEEDS OF FAMILIES WITH HANDICAPED INFANTS. THE JOURNAL OF SPECIAL EDUCATION 22 - 117 - 127.
- 3 - BAKMAN . L. (1993). TWO - YEAR FOLLOW UP OF SKILLS TRAINING WITH MOTHERS OF CHILDREN WITH DISABILITIES. AMERICAN JOURNAL OF MENTAL RETARDATION . 5 . 509 - 520 -
- 4 - PHILIPS. E.L. (1985). HANDBOOK OF SOCIAL SKILLS TRAINING AND REASERCH. HISTORY AND PROSPECT. NEWYORK - WILLY.
- 5 - WESTLING . D. L. , KOORLAND . M . A. (1988) . THE SPECIAL EDUCATORS HAND BOOK. ALLYN - BACON, INC.
- 6 - WINTON. P. (1986). EFFECTIVE STRATEGIES FOR INVOLVING FAMILIES IN INTERVENTION EFFORTS. EXCEPTIONAL CHILDREN. 18 . 1 - 12.

نمی‌توان زن و مردی را پیدا کرد که در همه خلقیات کامل و بی‌نقص باشند. روی این اصل زن و مرد باید نقاط ضعف یکدیگر را شناسایی بکنند و با روحیه سازگاری آن را تحمل نمایند. خداوند متعال به ابراهیم پیامبر دستور داد در ارتباط با همسرش سارا، روش سازگاری را در پیش گیرد. رسول خدا نیز می‌فرمود: نیمی از زندگی مرهون سازش و سازگاری است.<sup>۶</sup> بنابراین زنان و مردان نباید مسائل خانوادگی را تنها از یک بعد مورد بررسی و قضاوت قرار دهند، بلکه باید کمالات و نقایص خود و طرف مقابل را در کنار هم تجزیه و تحلیل کنند. به عبارت دیگر زن خانه باید در برابر نارسایی‌های مرد، و مرد خانه در برابر منش‌های نازیبای زن سازگار باشند.



منابع:

- ۱- کتاب سنن النبی، تألیف حجت‌الاسلام فقهی، باب ویژگی‌های پیامبر اسلام (ص)
- ۲- کتاب وسایل الشیعه، باب نکاح، باب حقوق زن و مرد
- ۳- کتاب نهج البلاغه، ماده بشر
- ۴- المؤمن اصلب من الصلد، کتاب سفینه البحار، ماده امن
- ۵- سوره فتح، آیه ۲۹
- ۶- کتاب نهج البلاغه، ماده یوم
- ۷- مداراة الناس نصف الايمان والرفق بهم نصف العیش، کتاب اصول کافی، باب مداراة الناس